



در مقاله قبل گفته شد یکی از مباحث مهمی که در راه شناخت «حقیقت معاد» توجه به آن لازم است بحث «روح» است و برای اثبات این موضوع که انسان دارای روح مجرد و مستقل است و شخصیت او بستگی به روح دارد و بدن چیزی جز آلت و ابزار برای روح نیست و این روح پس از مرگ همچنان باقی است در مقاله های پیش برآهینی براساس عقل و نقل ذکر کردیم اکنون در دنباله آن بحث:

استاد بزرگوار علامه طباطبائی در تفسیر شریف «المیزان» که یکی از آثار گرانمای اسلامی بشمار میرود پس از اینکه به تفسیر آیه ۱۵۴ سوره بقره: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُفْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَعْقِلُونَ» (بگسائیکه در راه خدا کشته میشوند هرگز مردگان ننگونید بلکه آنها زنده هستند ولی شما متوجه نیستید) میپردازد و شواهد دیگری نیز از آیات دیگر قرآن مجید میآورد و دلالت آنها را بر «حیات برزخی» انسان روشن مینماید. فصل دیگری را بعنوان «تجرّد نفس» می گشاید و می گوید: «این آیه و آیات دیگری را که ذکر کردیم (این آیات که ارتباط با عالم برزخ نیز دارد را ما در مقاله های پیشین در فصل بحث در عالم برزخ آوردیم) به حقیقت دیگری نیز دلالت دارند و آن مسأله «تجرّد روح» است به این معنا که روح غیر از بدن و دارای استقلال میباشد و احکام آن با احکام بدن و سایر ترکیبات مادی فرق دارد و آن هر چند با بدن دارای یک نحو اتحاد و یکپارچگی است و بدن را اداره میکند و فرماندهی قوای بدن را در اختیار دارد ولی آیات قرآنی این حقیقت را روشن میکنند که شخصیت انسان وابسته به بدن نیست و با مرگ، شخصیت انسان



معاد

اصول اعتقادی اسلام

بحث در باره روح

آیه الله حسین نوری قسمت هفتم

هرگز از بین نمیروند و بواسطه فنا و متلاشی شدن و پوسیدن بدن هرگز «روح» فانی نمیشود و رشته حیات آن گسسته نمی گردد بلکه پس از فنا و پوسیدگی بدن همچنان باقی میماند و بحیات خود یا در پرتو سعادت و نعمت و یا در سایه عذاب و شقاوت ادامه میدهد و این سعادت و رفاه و شقاوت و عذاب با اعمالی که در دنیا انجام داده و ملکات اخلاقی ای که در زندگی این جهان تحصیل کرده است ارتباط دارد.

از آن پس می گوید: یکی از آیاتی که بطور روشن دلالت بر وجود «روح» دارد این آیات از «سوره سجد» است:

«الذی اَخْتَنَ كُلَّ شَیْءٍ وَخَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْانسانِ مِنْ طینٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالةٍ مِنْ ماءٍ مهینٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْابْصارَ وَالْاَفْئِدَةَ فَلَسْلاً ماتَشْکُرُونَ»^۱

یعنی: خداوند هر چیز را نیکو آفرید و خلقت انسان را از گِل آغاز کرد سپس آفرینش نوع بشر را از آب بی مقدار مقدر گردانید پس از آن نطفه را مصور و کامل گردانید و از روح خود (روحی که از شعاع قدرت و حکمت خداوندی سرچشمه گرفته است) در آن دمید و برای شما شنوائی و دیده و دل قرار داد اما در برابر این نعمت ها به شکرگزاری اندک اکتفا می کنید.

در این آیات تعبیر «وَنَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ» (یعنی از روح خود در او دمید) دلیل روشنی است که خداوند، انسان را در مقام آفرینش به دارا بودن «روح مخصوصی» ارج و افتخار بخشیده است.^۲

از جمله آیاتی که نیز بطور واضح دلالت بر وجود «روح» دارد آیاتسی است که سرانجام یکی از مستکبرین را شرح میدهد، این آیات که سرگذشت فرعون را تذکر میدهد درباره «فرعون» و فرعونیان می گوید:

«وَاحقاً بِالَّذِینَ کَفَرُوا لَیْزُومُ الْعَذابُ الشَّادِءُ یُعْزِضُونَ عَلَیْهَا عُذُوباً وَعَشِیةً وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذابِ»^۳

یعنی: «عذاب سخت به آل فرعون فرارسید و اینک (در عالم برزخ) صبح و شام بر آتش عرَضه میشوند و چون روز قیامت فرا میرسد خطاب میآید که فرعونیان را سخت ترین عذاب وارد جهنم کنید».

این آیات بروشنی دلالت دارند که اتباع فرعون (البته به همراه خود فرعون) پس از مرگ در عالم برزخ گرفتار عذاب الهی هستند. منتها در عالم آخرت به عذاب سخت تر گرفتار خواهند شد.

از طرفی درباره «فرعون» نیز می گوید: «فَالیومَ نُشْجِبُکَ بِتَدْنِکَ لِشَکُونِ لِمَنْ خَلَقْکَ آیهً وَانْ کَشِیراً مِنَ النَّاسِ عَنِ آياتِنَا لَعَالِیُونَ»^۴

یعنی: «امروز بدنت را برای عبرت مردم و

بازماندگانت به ساحل میرسانیم و از غرق شدن نجات میدهیم با اینکه بسیاری از مردم از آیات قدرت و حکمت ما غافل میباشند».

این آیه - همانطور که ملاحظه می کنید - دلالت دارد فرعون که در هنگام مرگ بعذاب الهی گرفتار شده است غیر از بدن خود میباشد زیرا بدن او را خداوند از غرق شدن نجات داده است ولی او را گرفتار عذاب کرده است.

بنابراین، آنچه که گرفتار عذاب شده است روح فرعون است نه بدن او و این موضوع استقلال و تجرد روح را کاملاً ثابت می کند.

زیرا بر این اساس ثابت میشود که فرعون مانند انسانهای دیگر دارای بدن و روح است و آنچه که دارای مسؤولیت است و عذاب و پاداش را در برابر اعمال خود دریافت میکند روح است.

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نیز پس از بیان مطلبی که در رابطه با اثبات روح ذکر گردید می گوید:

«این روح همان است که خداوند آن را در حین مرگ طبق این آیه:

«اللّٰهُ يَتَوَكَّلُ الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا»^۱ (یعنی:

خداوند ارواح را هنگام مرگ میستاند) قبض می کند و گاهی هم قبض روح را به «ملک الموت» نسبت میدهد و می گوید:

«قُلْ يَتَوَكَّلْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»^۲ (یعنی: بگو: فرشته مرگ که بر شما

از جانب خداوند گماشته شده است ارواح شما را قبض میکند).

و این روح همان حقیقتی است که شخصیت و انسانیت انسان را تشکیل میدهد و انسان با گفتن «من» از آن خبر میدهد و همان است که مصدر ادراکات و اراده انسان است و بدن با همه قوا و تشکیلاتی که دارد چیزی جز آلت و ابزار برای روح

نیست.

و چون میان روح و بدن اتحاد و یکپارچگی وجود دارد بدن شخص هم بنام آن شخص نامیده میشود و هنگامی که میخواهیم مثلاً «زید» را نشان بدهیم بطرف بدن او اشاره کرده میگوئیم: «اوزید است» درحالی که نامهای اشخاص در حقیقت، «نام» برای ارواح آنها است نه ابدانشان و دلیل برای این موضوع همین قدر کافی است که می بینیم «بدن» در طول عمر انسان همواره در حال تغیر و تبدل است و چندین مرتبه بکلی عوض میشود ولی آن شخص بهمان نام اول نامیده میشود و اگر لفظ «زید» مثلاً نام برای همان بدنی باشد که از مادر متولد گردیده است باید پس از گذشت چندسال (در حدود ۷ سال) از عمرش، این نام بر او اطلاق نشود زیرا این بدنی که زید در هفتاد یا هشتاد سالگی از عمر خود دارد غیر از آن بدنی است که از مادر متولد شده و به نام «زید» نامگذاری گردیده است.

بنابراین، توجه باین مطلب - چنانکه گفته شد - این حقیقت را ثابت میکنند که نامهای اشخاص در حقیقت، نام برای ارواح آنها است نه برای ابدانشان.

از آن پس اضافه میکند: اگر در تشکیل شخصیت انسانها، ابدانشان دخالت داشته باشد، نباید شخصی را که در هنگام جوانی مرتکب جرمی گردیده است، در حال پیری مجازات کرد و همچنین، نباید به کسی که در دوره جوانی کار نیکی انجام داده است در دوران پیری پاداش داد زیرا در صورت اول مرتکب جرم غیر از آن کسی است که کیفر می بیند چه اینکه آن بدن از بین رفته و عوض شده است و در صورت دوم نیز انجام دهنده کار نیک غیر آن شخصی است که پاداش را دریافت می کند زیرا بدن انسان - همانطور که گفتیم - در هر چند سال

یکمرتبه بکلی عوض میشود و فقط روح است که از آغاز عمر تا پایان آن و بلکه برای همیشه باقی است.^۷

و بالأخره در پایان بحث «روح» می گوید:

هنگامی که به گفتار ماقین که در مقام انکار وجود روح برآمده و در این راه بر اساس عقیده خود به اقامه برهان پرداخته اند توجه میکنیم می بینیم آنها در حقیقت، نتوانسته اند برهانی برای عدم وجود «روح» اقامه کنند و تنها حرف آنان باین نکته بر میگردد که ما از راه حس و تجربه بوجود روح پی نبرده ایم، در این مورد در پاسخ آنها باید گفت معنای گفتار شما این است که حس و تجارب حسی شما را بوجود روح راهنمایی نکرده است و از این راه آنرا نیافته اید ولی باید توجه کنید که «روح» یک امر حسی و دیدنی نیست که شما میخواهید آنرا از راه حس بدست بیاورید و خلاصه گفتار شما این است که: «ما روح را نیافته ایم» اما باید دانست که هیچوقت «عدم وجدان دلیل عدم وجود نیست» یعنی: نیافتن هرگز دلیل نبودن نیست و اشتباه شما در همین است که عدم وجدان را دلیل عدم وجود (نیافتن را دلیل نبودن) قرار داده اید و شما ماقین این اشتباه را نه تنها در همین مورد بلکه در موارد دیگر نیز مرتکب گردیده و از حقیقت دور افتاده اید.^۸

۱- سوره سجده - آیه ۶- ۹

۲- تفسیر المیزان - ص ۳۵۵- ۳۵۶

۳- سوره مؤمن - آیه ۱۵ و ۱۶

۴- سوره یونس - آیه ۹۲

۵- سوره زمر - آیه ۴۲

۶- سوره سجده - آیه ۱۱

۷- تفسیر المیزان - ج ۱۰ - ص ۱۲۱

۸- تفسیر المیزان - ج ۱ - ص ۳۷۴